تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

نام کتاب: دانستنیهای حضرت زینب عليها‌السلام و حضرت رقیه عليها‌السلام

نویسنده: علی غزالی اصفهانی

دانستنیهای حضرت زینب عليها‌السلام و حضرت رقیه عليها‌السلام

مردانی که در این جهان رتبت برتری و تقدم را حائز گشته اند، بی شمارند، ولی زنانی که به این مقام و مرتبت نائل شده اند معدوی بیش نیستند.

مادر بشر حضرت حوا عليها‌السلام که در وصف حضرتش در دعای ام داوود وارد شده: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی اُمِّنا حَوّاَّءَ الْمُطَهَّرَهِ مِنَ الرِّجْسِ و...» (1) و خواهر حضرت موسی عليه‌السلام که از ازدواج پیغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله در جنة المأوی است(2) و آسیه زوجه فرعون که وی نیز همین شرافت را داراست و مریم بنت عمران مادر عیسی عليه‌السلام و خدیجه اُمُّ المؤمنین بنت خویلد که خدماتش به دین مقدس مشهود عالمیان است و حضرت صدیقه طاهره انسیه حوراء، بتول عذراء، فاطمه زهرا عليها‌السلام که مسلم است تقدم و برتری و سیادت حضرتش بر تمام زنهای عالم از اولین و آخرین. و دیگر از زنان مفضله حضرت زینب عليها‌السلام دختر سید اوصیاء و سید نساء است که شرح مناقب و مراتب احوال آن مفضّله مکرّمه به اختصار ذکر می گردد.

## نسب حضرت زینب عليها‌السلام

دختر امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه است فرزند ابوطالب عبد مناف که او - فرزند عبدالمطلب و اسمش شیبه است و فرزند هاشم و اسمش عمرو فرزند عبد مناف و مادرش فاطمه زهرا عليها‌السلام دختر خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله، فرزند عبدالله که فرزند عبدالمطلب و فرزند هاشم است و مادر حضرت زهرا عليها‌السلام خدیجه دختر خویلد فرزند اسد فرزند عبدالعزی فرزند قصی است.

## نام و القاب و کنیه حضرت زینب عليها‌السلام

زینب در لغت به معنای درخت نیکو منظر آمده و مخفف «زین و اَب» یعنی زینت پدر.

هنگامی که زینب عليها‌السلام متولد شد مادرش حضرت زهرا عليها‌السلام او را نزد پدرش امیرالمؤمنین عليه‌السلام آورده گفتند: این نوزاد را نامگذاری کنید!

حضرت فرمودند: من از رسول خدا جلو نمی افتم در این ایام حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله در مسافرت بودند، پس از مراجعت از سفر امیرالمؤمنین به حضرت عرض کردند: یا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله نامی برای نوزاد انتخاب کنید. رسول خدا فرمودند: من به پروردگارم سبقت نمی گیرم.

در این هنگام جبرئیل فرود آمده سلام خداوند بزرگ را به پیامبر ابلاغ فرمود و گفت: نام این نوزاد را زینب بگذارید! خداوند این نام را برای او برگزیده است. بعد مصائب و مشکلاتی را که بر آن حضرت وارد خواهد شد، بازگو کرد. پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله گریست و فرمود: هر کس برای این دختر بگرید مانند کسی است که برای برادرانش حسن و حسین عليهم‌السلام گریسته باشند.

## القاب حضرت زینب عليها‌السلام

1- عالمه غیر معلمه (دانای نیاموخته)

2- کعبة الزرایا (قبله رنج ها)

3- نائبة الزهراء عليها‌السلام (جانشین و نماینده حضرت زهرا عليها‌السلام)

4- نائبة الحسین عليه‌السلام (جانشین و نماینده حضرت امام حسین عليه‌السلام)

5- عدیله الخامس من اهل الکساء (همتای پنجمین نفر از اهل کساء)

6- کفیلة السجاد (سرپرست حضرت سجاد عليه‌السلام)

7- ولیدة الفصاحه (زاده شیوا سخنی)

8- فصیحه (سخنور گویا)

9- الفاضلة (بانوی با فضیلت)

10- الکامله (بانوی تامّ و کامل)

11- عقیله بنی هاشم (زن ارجمند)

## کنیه حضرت زینب عليها‌السلام

در کنیه های حضرت زینب عليها‌السلام نیز «ام کلثوم» و «ام عبدالله» ذکر شده که روی این نقل زینب «ام کلثوم کبری» است.

## دوران کودکی حضرت زینب عليها‌السلام

دختر بزرگوار امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا عليها‌السلام با اینکه پنج یا شش سال بیشتر از عمر خود مادر عزیزش را درک نکرد و در سنین پنج یا شش سالگی مادر را از دست داد اما در همین سنین اندک چنان تربیت شده بود که از فاطمه عليها‌السلام حدیث و روایت نقل کرده و چند تن از تاریخ نویسان و محدثین سند خطبه «فدک» را به همین بانوی بزرگوار یعنی حضرت زینب عليها‌السلام رسانده و از او نقل کرده اند، بر کسی پوشیده نیست که نقل چنین خطبه ای از طرف دختری که در سن پنج یا شش سالگی است و حفظ آن کلمات با آن همه بلاغت و جامعیت دلالت بر کمال رشد و فهم و علم و دانایی او می کند و می توان گفت: بهر امر الهی بوده و جنبه فوق العادگی داشته است.

حدیث دیگری است که شیخ جعفر نقدی در کتاب زینب کبری نقل شده که گوید روزی امیرالمؤمنین عليه‌السلام زینب را که در سن طفولیت به سر می برد روی زانوی خود نشاند و به او فرمود: بگو «احد» یعنی یکی، زینب عليها‌السلام گفت: «احد» بعد فرمود: بگو «اثنین» یعنی دو تا، زینب ساکت شد علی عليه‌السلام بدو گفت: سخن بگو! زینب گفت: زبانی که بگفتن یکی گردش کرده چگونه دو تا بگوید؟ امیرالمؤمنین عليه‌السلام دختر خود را به سینه چسبانید و او را بوسید.

## ازدواج با عبدالله بن جعفر و ادامه زندگی آن بانو

از اخبار و تواریخ بدست می آید که در میان یاران و نزدیکان امیرالمؤمنین عليه‌السلام افراد زیادی که آرزو داشتند به افتخار همسری عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری عليه‌السلام نایل شوند، ولی هر گاه نزد امیرالمؤمنین عليه‌السلام از این مقوله سخن به میان می آوردند با مخالفت آن حضرت، مواجه می شدند تا آنکه عبدالله بن جعفر بن ابیطالب برادر زاده امیرالمؤمنین عليه‌السلام برای این منظور قدم پیش گذاشت و کسی را از طرف خود برای خواستگاری به خانه آن حضرت فرستاد و علی عليه‌السلام تقاضای او را قبول فرمود و مهریّه او را نیز بر طبق مهریه مّادرش فاطمه زهرا عليها‌السلام قرار داد.

چنانچه می دانیم علی بن ابیطالب عليه‌السلام نزدیک به 4 سال از پایان عمر خود را در کوفه گذرانید و این هم به خاطر این بود که بیشتر هوا خواهان آن حضرت در کوفه بودند و با معاویه که در شام سکونت داشت و خوارج که در نهروان بودند در حال جنگ بود و کوفه از این جهت نزدیکتر و آماده تر از مدینه بود، امیرالمؤمنین عليه‌السلام با انتقال دادن مرکز خلافت خود از مدینه به کوفه، زینب نیز با شوهرش عبدالله بن جعفر به کوفه آمد و در آنجا سکونت پیدا کردند و عبدالله بن جعفر در جنگ صفین جزء لشکریان آن حضرت بود فرماندهی گروهی از سربازان علی عليه‌السلام را به عهده داشت در این مدت بی بی زینب عليها‌السلام نیز به ارشاد و تعلیم زنان کوفه اشتغال داشت و از خصائص ایشان نقل شده که در کوفه 30 مجلس درسی برای زنها تشکیل داد و برای آنها قرآن را تفسیر می کرد و در یکی از روزها به تفسیر سوره «کهیعص» مشغول بود که امیرالمؤمنین عليه‌السلام از در وارد شد و از ایشان پرسیدند: «کهیعص» را تفسیر می کنی عرض کرد: آری، امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمودند: ای نور دیده این حرف رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و سپس سخنانی در این باره به زینب عليها‌السلام فرمود... که شاعر در این باره می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزی آن نادیده مکتب عالمین  |  | پای تا سر فاطمه در فاطمه  |
| مکتب تفسیر قرآن باز کرد  |  | بابی از انوار ایمان باز کرد  |
| در بر بابای خود آن پاکزاد  |  | داشت بر لب کاف و هاء یاء و عین و صاد  |
| گفت: بابایش گو که در عالمین  |  | زینب بابا و فخر فاطمه  |
| ای که بعد از فاطمه مثل تو نیست  |  | یعنی: این حرفها دانی که چیست؟  |
| کاف تو کربلای پر بلاست  |  | های تو های هلاکت ز اشقیاست  |

یاء تو باشد یزید پر عذاب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای سراپا عفت و تقوی و نور  |  | صاد تو صبر است نی سنگ صبور  |
| گر حسین این خواهر والا نداشت  |  | کربلا و نهضتش معنا نداشت  |
| بی وجود زینب اسلامی نبود  |  | از حسین و کربلا نامی نبود  |

شوهر حضرت زینب عليها‌السلام

عبدالله بن جعفر طیار رضوان الله علیها که در زمان امیرالمؤمنین عليه‌السلام زینب عليها‌السلام را تزویج نمود، بعد از وفات زینب عليها‌السلام سالیان دراز عمر نمود و در روایت است که عمرش به نود سال رسیده، علماء رجال وی را از محدّثین شمرده اند، در غزوه صفین ملازم رکاب امیرالمؤمنین عليه‌السلام بود و در این غزوه او را نامی بلند و ارجمند است، وی شجاعتی به سزا و فصاحتی روح افزا داشت. مداینی روایت نموده است: روزی معاویه نشسته بود و عمروعاص حاضر مجلس بود، در آن اثناء دربان گفت: عبدالله بن جعفر آمد. عمروعاص گفت: به خدا سوگند جعفر را اذیتش نمایم. معاویه گفت: چنین مکن که حریفش نشوی.

عبدالله بن جعفر گذشته از شخصیت بزرگی که از نظر خانوادگی و انتساب با خاندان نبوت و بزرگان قریش داشت دارای کمالاتی نیز بوده و از آن جمله جود است و سبب سیادت و بزرگی بیشتری برای او شد و یکی از سخاوتمندان مشهور عرب گردید و او را «بحر الجود» دریای سخاوت می نامیدند. تاریخ وفات او را سال 80 هجری نوشته اند.

## اولاد حضرت زینب عليها‌السلام

روایت إعلام الوری، سه پسر، علی و جعفر و عون و یک دختر مسمّاة به ام کلثوم اند.

سن حضرت زینب عليها‌السلام

در این باب نمی توان به تحقیق حکمی نمود و دلیلی بر تعیین سن عمر شریفش نیست. بلی اینقدر می توان گفت که در سفر کربلا عمرش از پنجاه سال افزون بوده است زیرا ولادت با سعادت برادر والاگهرش حضرت سیدالشهدا عليه‌السلام در سنه 3 هجری بوده و با ولادت حضرت زینب عليها‌السلام مولود دیگری فاصله نبوده است و سال وفات آن حضرت به کلی مجهول است، وفات آن حضرت در زمان یزید بوده که در هیچ روایتی دیده نشده بلکه تمام کتب تاریخی آن را تکذیب می نماید. آن حضرت سفری با شوهر خود، عبدالله بن جعفر (رضوان الله علیه) به شام رفته است و در همان زمان وفات یافته است و در نزدیکی شهر دمشق در راویه مدفون گردیده است، ولی به لحاظ قرائن تاریخیّه بعید نیست

بلکه ظاهر همین است که عمر شریفش از 60 سال گذشته و به 70 سال نرسیده بوده است.

## مولد و مدفن حضرت زینب عليها‌السلام

ولادتش در مدینه طیبّه بود و همان جا در خدمت جدّ و پدر زندگی می کردند، تا وقتی پدر بزرگوارش در کوفه مستقر گردید، زینب عليها‌السلام از همان اوقات در کوفه رحل اقامت کردند و پس از شهادت امیرالمؤمنین عليه‌السلام که اهل بیت به مدینه بازگشتند وی نیز مراجعت فرمود، تا آنجا که در خدمت حضرت سیدالشهداء عليه‌السلام به کربلا رفت و پس از شهادت آن حضرت به شام رفت و از آنجا به مدینه و در مدینه مانده تا اواخر عمر شریفش که مسافرتی با شوهر خویش، عبدالله بن جعفر به شام داشت و در همان دوران وفات نمود و در نزدیکی دمشق در راویه مدفون شد. والحال قبرش معروف است و مزار عمومی مسلمانان است. و او را در دمشق «سِتّ» می نامند که ظاهراً مخفف سیّده است.

## عبادت حضرت زینب عليها‌السلام

بزرگترین وسیله برای تقرب بدرگاه پروردگار عبادت و بندگی در پیشگاه مقدس اوست، از برخی مورخین نقل شده می نویسند در تهجّد و شب زنده داری بی بی زینب عليها‌السلام در تمام مدت عمرش ترک نشد حتی شب یازدهم محرم که از حضرت سجاد عليه‌السلام روایت شده که فرمود: در آن شب عمّه ام زینب را دیدم در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است و با تمام مصیبتهایی که بر او وارد شده بود از کربلا تا شام هیچگاه نوافل خود را ترک نکرد و نیز روایت کردند که چون امام حسین عليه‌السلام برای وداع با زینب آمد از جمله سخنانی که به او گفت: این بود که فرمود: «يَا اُختَاه، لَا تَنسِينِی فِي نَافِلَة الَّليل؛ خواهر جان مرا در نماز شب فراموش نکن» و باز در نقل دیگر از فاطمه دختر امام حسین عليه‌السلام می گوید: عمّه ام زینب پس وی همچنان در آن شب در جایگاه عبادت خود ایستاده بود و به درگاه خدای خود استغاثه می کرد و در آن شب چشم هیچ یک از ماها به خواب نرفت و صدای ناله ما قطع نشد.

امام سجاد عليه‌السلام باز در این باره می فرمایند: عمّه ام زینب عليها‌السلام همه نمازهای واجب و مستحب خود را در طول مسیر ما از کوفه به شام ایستاده می خواند و در بعضی از منزل ها نشسته می خواند و این هم به جهت گرسنگی و ضعف او بود، زیرا سه شب بود که غذایی را که به او می دادند میان اطفال تقسیم می کرد چونکه آن مردمان )سنگدل( در هر شبانه روز به ما یک قرص نان بیشتر نمی دادند. آری این بود نمونه و گوشه ای مختصر از عبادتهای بدنی و انجام نماز واجب و نافله زینب عليها‌السلام.

## مقامات عالیه و قوت ایمان حضرت زینب عليها‌السلام

پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود چنانچه در کتاب اصول کافی نقل شده است:

«الإيمانُ لَهُ أركانٌ أربعَةٌ: التَّوكُّلُ علَى اللّه، وتَفويضُ الأمرِ إلَى اللّه، والرِّضا بِقَضاء اللّه، والتِّسليمُ لأمرِ اللّه عز و جل.»

«از برای ایمان چهار رکن می فرماید: یکی توکل و اطمینان قلب و اعتماد به خداوند جل جلاله دیگری واگذاشتن کارهای خود به خدا و سومی راضی بودن به رضای الهی چهارم تسلیم بودن به قضاء و برای کار خدای عزوجل.» تبعیّت و احوال آن بزرگوار حضرت زینب عليها‌السلام دلالت می نماید که ارکان ایمان به نحو کامل در حضرتش مجتمع بوده، استدلال بر این دعوی همان سخنی که در مجلس عبید زیاد فرموده است چنانچه سیّد بن طاووس در لهوف نقل کرده کافیست:

پسر زیاد گفت: «کیف رأیت صنع الله بأخیک و اهل بیتک»، زیاد گفت: چگونه دیدی کار خدا را با برادرت و خویشاوندت؟! فقالت: «ما رأیت الّا جمیلا! هولاء قوم کتب الله علیهم القتل، قبر زوالی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم، فنهاج و تخاصم، فانظر لمن الفلج یومئذٍ! ثکلتک یابن مرجانه!»

فرمود: به جز نیکویی ندیدم آنان جمعی بودند که خدای تعالی مقرّر فرمود بر آنها کشته شدن را پس به خوابگاه خود رهسپار شدند و در آنجا خوش بخفتند و زود باشد که خدای تعالی جمع کند میان تو و آنها و با تو مهاجه و خصومت شود، پس بنگر در آن روز حجت کدام غالب شود و ظفر که را بود؟! مادرت به سوگت بنشیند ای پسر مرجانه!

## فصاحت و بلاغت حضرت زینب عليها‌السلام و ایراد خطبه در کوفه و شام

خطبه های آن حضرت دلیل قوی بر کمال و فصاحت و بلاغت او و بالاترین وصفی که در این باب می توان گفت همانست که خُزیمه اسدی گوید: (کأنّما تنزع عن لسان امیرالمؤمنین عليه‌السلام)و می گوید: به خدا سوگند ندیدم زنی را مثل زینب عليها‌السلام که با شدت حیایی که دارد به این مثابه سخن سراید، گویا با زبان امیرالمؤمنین عليه‌السلام سخن می گوید، اشاره به مردم نمود که ساکت شوید، مردم ساکت شدند و جرسها ساکن گردید، این وقت زینب عليها‌السلام به سخن آمد و فرمود:

## متن خطبه در کوفه

«الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ.

أَمَّا بَعْدُ، یا أَهْلَ الْکُوفَةِ! یا أهْلَ الْخَتْلِ وَ الْخَذْلِ! أَتَبْکُون؟! فَلا سَکَنَت العَبْرَةُ وَ لا هَدَأَتِ الرَّنَّةُ! إِنَّما مَثَلُکُمْ مَثَلُ الَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ! أَلا وَ إنّ فیکُم الصَّلَفُ و الصَّنَف و داء الصّدر الشَّنِف و مَلَقُ الْأَمَةِ و حَجزُ الأَعداء کَمَرْعَی عَلی دِمْنَةٍ أوْ کَفِضَّةٍ عَلی مَلْحُودَةٍ! ألا ساءَ مَا تَزِرُونَ! إی وَاللّه فَابْکُوا کَثِیراً وَ اضْحَکُوا قَلِیلاً، فَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعارِها وَ شَنارِها، فَلَنْ تَرْحَضُوها بِغَسْلٍ أَبَداً، وَ أنَّی تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلیلِ خاتمِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسالَةِ وَ مَدار حُجَّتِکُمْ وَ مَنارِ مَحَجَّتِکُمْ سَیِّدِ شَبابِ أهْلِ الْجَنَّةِ؟! وَیْلَکُمْ یا أهْلَ الْکُوفَة! ألا ساءَ مَا سَوَّلَتْ لَکُمْ أنْفُسُکُمْ انّ سَخَطَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ فِی الْعَذابِ أنْتُمْ خالِدوُن. أتَدْرُونَ أیَّ کَبِدٍ لِرَسُولِ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَرَیْتُمْ وَ أیَّ دَمٍ لَهُ سَفَکْتُمْ وَ أیَّ کَرِیمَةٍ لَهُ أبْرَزْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إدّاً تَکادُ السَّمواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً وَ لَقَدْ أَتَیْتُمْ بِها خَرقاءَ شَرْهاءَ طِلاع الاَرضِ! أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ أمْطَرَتِ السَّماءُ دَماً؟! فَلَعَذابُ الْاخِرَةِ أَخْزَی وَ أَنْتُمْ لا تُنْصَرُونَ! فَلَا یَسْتَخِفَّنَکُمُ الْمَهَل، فَلا یَحْفِزُهُ البِدار وَ لا یُخافُ عَلَیه فَوتُ الثار! کَلّا اِنَّ رَبّی وَ رَبُکُم لَبِالْمِرْصادٍ!»

و چون سخن به اینجا رسید زینب عليها‌السلام حرکت نمود و مردم را حیرت زده دست بر دهان نهاده دیدم و...

و این سخنان بلاغت آمیز از فصاحت آن حضرت ظاهر می گردد و سخت تر از این موقع مجلس یزید بود(14) زینب عليها‌السلام در برابر آن جبّار عنید، با حالت غربت و اسارت و تحمل یک عالم مصیبت و مشاهده سرهای شهدا خصوص سر مقدس امام حسین عليه‌السلام چنان خطبه ای ایراد فرمود که اگر فصحای معروف عالم با تفکر و تأمل بسیار ابراز و اظهار می نمودند لایق تمجید می بودند.

## سفر تاریخی حضرت زینب عليها‌السلام به کربلا

بهترین جلوه گاه برای شناخت شخصیت وجودی بی بی زینب همان سفر تاریخی کربلا و مطالعه ماجرای جانگداز واقعه «طف» و به دنبال آن خواندن داستان اسارت زینب عليها‌السلام و همراهان او در کوفه و شام و برخورد با ستمگران و یاغیان آن زمان است که تاریخ آن را ثبت و عظمت فوق العاده دختر امیرالمؤمنین عليه‌السلام را جلوه گر ساخته است.

نخستین مطلبی که در آغاز این بحث جالب توجه است این است که چگونه زینب عليها‌السلام بدون شوهر خود عبدالله به همراه برادرش امام حسین عليه‌السلام اقدام به این سفر کرده و چرا عبدالله بن جعفر به همراه آنان نرفت؟ برخی گفته اند: شدت علاقه زینب عليها‌السلام به برادرش به حدّی بود که هنگام ازدواج با عبدالله شرط کرد که هرگاه امام حسین عليه‌السلام خواست به سفری برود زینب بتواند به همراه برادر مسافرت کند و عبدالله از او جلوگیری نکند، قدر مسلّم اینست که زینب عليها‌السلام با رضایت شوهر خود به این سفر پر خطر و تاریخی قدم گذاشت و علت همراهی نکردن شوهرش به همراه امام عليه‌السلام علتش این بود که برای او مسلّم نبود سرنوشت امام حسین عليه‌السلام در جنگ به شهادت منجر خواهد شد اگر چه برای امام حسین عليه‌السلام و برخی از نزدیکان مطلب روشن و مسلّم بوده و از این رو در مکه ماند چنانچه افراد دیگری از نزدیکان امام عليه‌السلام هم به همین علت همراه او نرفتند و برخی هم چون استاد توفیق ابوعلم در کتاب فاطمه زهرا خود صفحه 79 گفته اند: ناتوانی و عجز عبدالله از مسافرت سبب شد تا نتواند به این سفر برود زیرا سن عبدالله در آن وقت حدود 72 سال بوده است. اما عبدالله بن جعفر به دو فرزند خود دستور داد تا ملازم حضرت باشند و آن دو به همراه امام عليه‌السلام به کربلا آمدند و در روز عاشورا به شهادت رسیدند.

## ورود حضرت زینب عليها‌السلام به کربلا و ماجرای شب و روز عاشورا

ابوالفرج از امام زین العابدین عليه‌السلام نقل می نماید فرمود: به خدا سوگند من در اواخر روز با پدرم نشسته بودم و بیمار بودم و پدرم اصلاح تیرهایی می نمود، و در مقابل او «جون» غلام آزاد کرده ابوذر غفاری نشسته بود، بناگاه امام حسین عليه‌السلام شروع به خواندن این اشعار نمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا دَهْرُ اُفٍ لک من خلیل  |  | کم لَکَ بالاشراقِ و الاصیلِ  |
| من صاحبٍ و ماجدٍ قتیل  |  | والدْهرُ لا یقنع بالبدیلِ  |
| والامرُ فی ذاکَ الی الجلیلِ  |  | و کُلُّ حی سالک سبیلی  |

یعنی: ای روزگار! چه بد دوستی هستی! چه بسیار در بامدادان و شامگاهان، یار و نامدارِ کُشته، داشته ای، و روزگار به جایگزین بسنده نمی کند، کار در این باره به دستِ خدای بزرگ است و هر زنده ای راه مرا می پیماید.

فرمود: اما من شنیدم و خودداری از گریه نمودم ولی عمّه ام زینب تنها از باقی زنان شنید و بی تاب شد و نتوانست خودداری کند، و از این رو از جا برخاست و به نزد امام دوید و فریاد زد: آه از این مصیبت، ای کاش مرگ من رسیده بود! امروز چنان است که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته اند، ای بازمانده گذشتگان، و ای دادرس بازماندگان!

امام عليه‌السلام که چنان دید نظری به خواهر افکنده و به او فرمود: خواهر جان مواظب باش شیطان حلم و شکیبائیت را از کَفَت نرباید!

امام عليه‌السلام فرمودند: ای خواهر هرگاه دست از مرغ قطا بردارند خواهد خوابید، زینب عليها‌السلام عرضه داشت پس معلوم می شود خود تن به کشتن می دهی، پس این حال اندوه مرا طولانی تر و دل مرا محزون تر می نماید. این بگفت و غش کرده بر زمین افتاد امام عليه‌السلام همی خواهر را قسم داد و او را برگرفت و به خیمه برد.

## حضرت زینب عليها‌السلام روز عاشورا

در تاریخ در ماجرای غم انگیز روز عاشورا چند جا نام زینب عليها‌السلام مذکور است، یکی در وقتی که علی اکبر امام حسین عليه‌السلام بر روی زمین افتاد و پدر را به بالین خود طلبید نقل شده که زینب عليها‌السلام خود را به میدان رسانید و روی کشته علی اکبر انداخت و صدا را به «یا اُخیاه و یابن اُخیاه و امهجة قلباه» و امثال این جملات بلند کرد و بگفته بعضی بی بی زینب عليها‌السلام این کار را کرد تا برادرش حسین را به خود متوجه سازد و بدینوسیله از شدت اندوهی که با دیدن فرزند به آن حضرت دست داده بود بکاهد. یکجا می بینیم فرزند کوچک امام حسین عليه‌السلام عبدالله که با دیدن عموی عزیزش که روی خاک افتاده از خیمه بیرون می دود تا خود را به عمو برساند، در اینجا امام عليه‌السلام خواهر را مخاطب ساخته صدا می زند، خواهر جان این کودک را نگهدار. حضرت زینب عليها‌السلام می دود و عبدالله را می گیرد اما آن کودک دست خود را از دست عمه می کشد و به غربت عموی خود می گرید و خود را به عمو می رساند که سرانجام در آغوش عمو آن سنگدلان وی را به شهادت می رسانند. در آخرین ساعات امام عليه‌السلام برای خداحافظی به نزد زن ها می آید باز زینب عليها‌السلام را مخاطب می سازد و می فرماید:

خواهرم فرزند کوچک من علی اصغر را بیاور تا با او وداع کنم و چون بی بی آن فرزند شش ماهه را به دست آن حضرت می دهد (حرمله بن کاهل علیه اللعنه) تیری سه شعبه به گلوی نازک آن طفل می زند و در آغوش پدر به شهادت می رسد. جای دیگر می نویسند: برای آخرین بار امام عليه‌السلام به نزد بانوان حرم می آید و محرم اسرار خود بی بی زینب عليها‌السلام را مخاطب می سازد و از او جامه کهنه ای می خواهد تا زیر لباسهای خود بپوشد و می گوید: خواهرم جامه کهنه ای برایم بیاور که احدی از این مردم در آن رغبت نکنند تا زیر لباسهایم بپوشم شاید بعد از کشته شدنم بدنم را برهنه نکنند و تا آنجا که برادر خود را برای رفتن به میدان شهادت بدرقه می کند که یکی از شاعران بنام عُمان سامانی این ماجرای غم انگیز را از زبان شعر بیان می کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهرش بر سینه و بر سر زنان  |  | رفت تا گیرد برادر را عنان  |
| سیل اشکش بست بر شه راه را  |  | دود آهش کرد حیران شاه را  |
| در قفای شاه رفتی هر زمان  |  | بانگ مهلاً مهلاًاش بر آسمان  |
| کای سوار سرگران کم کن شتاب  |  | جان من لختی سبکتر زن رکاب  |
| تا ببوسم آن رُخ دلجوی تو  |  | تا ببوسم آن شکنج مُوی تو  |
| شه سراپا گرم شوق و مست ناز  |  | گوشه چشمی به آن سو کرد باز  |
| دید مشکین موئی از جنس زنان  |  | بر فلک دستی و دوستی بر عنان  |
| زن مگو مرد آفرین روزگار  |  | زن مگو بِنْتُ الجَلال اُخْتُ الوَقار  |
| زن مگو خاک درش نقش جبین  |  | زن مگو دست خدا در آستین  |
| باز دل بر عقل میگیرد عنان  |  | اهل دل را آتش اندر جان زنان  |
| میدراند پرده اهل راز را  |  | میزند با ما مخالف ساز را  |
| پنجه اندر جامه جان می برد  |  | صبر و طاقت را گریبان می درد  |
| هر زمان هنگامه ای سر می کند  |  | گر کنم منعش فزونتر می کند  |
| اندر این مطلب عنان از من گرفت  |  | من از او گوش او زبان از من گرفت  |
| پس ز جان بر خواهر استقبال کرد  |  | تا رخش بوسد الف را دال کرد  |
| همچو جان خود در آغوشش کشید  |  | این سخن آهسته در گوشش کشید   |
| کای عنانگیر من آیا زینبی  |  | یا که آه دردمندان در شبی  |
| پیش پای شوق زنجیری مکن  |  | راه عشق است این عنانگیری مکن  |
| با تو هستم جان خواهر همسفر  |  | تو بپا این راه کوبی من بسر  |
| خانه سوزان را تو صاحبخانه باش  |  | با زنان در همرهی مردانه باش  |
| جان خواهر در غمم زاری مکن  |  | با صدا بهرم عزاداری مکن  |
| معجر از سر پرده از رخ وامکن  |  | آفتاب و ماه را رسوا مکن  |
| هست بر من ناگوار و ناپسند  |  | از تو زینب گر صدا گردد بلند  |
| هر چه باشد تو علی را دختری  |  | ماده شیرا کی کم از شیر نری  |
| با زبان زینبی شاه آنچه گفت  |  | با حسینی گوش زینب می شنفت  |

در جای دیگر می بینیم زینب عليها‌السلام وقتی برادرش حسین عليه‌السلام را روی زمین کربلا دید و لشکر بی شرم و مأموران پسر مرجانه و یزید اطراف بدن مطهرّش را برای کشتن آن حضرت گرفته اند دید از خیمه بیرون آمد و پسر سعد را مخاطب ساخت و به عنوان سرزنش و ملامت و بصورتی تحقیرآمیز بدو فرمود: ای پسر سعد آیا ابا عبدالله الحسین عليه‌السلام کشته می شود و تو می نگری؟

و چرا بی تفاوت هستی و سرانجام دختر امیرالمؤمنین عليه‌السلام به سمت آن قوم بی شرم نگاهی کردند و صدا زدند آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست؟ با همین جمله بی بی چنان تزلزلی در ارکان لشکر دشمن و روحیه آنها افکند که تا پایان عمر ننگینشان اثر گذارد و از همانجا گروهی را به فکر قیام بر ضد بنی امیّه انداخت و بعداً بنام توابّین معروف شدند و با رهبری مختار ثقفی حکومت عبیدالله بن زیاد را در کوفه سرنگون کردند.

## حضرت زینب عليها‌السلام در عصر عاشورا

محدث قمی در راستای وقایع عاشورا از کتاب اخبار الدول قرمانی نقل می کند که وقتی آن بی شرمان به خیمه های امام عليه‌السلام هجوم آوردند و شروع به غارت خیمه ها و سوزاندن آنها کردند، شمر بن ذی الجوشن پیش آمد و آهنگ قتل حضرت علی بن الحسین عليه‌السلام را که در بستر بیماری بودند کرد در این وقت حضرت زینب عليها‌السلام بیرون آمد و گفت: به خدا سوگند نمی گذارم او را بکشید تا من کشته شوم!

شمر (علیه اللعنه) که چنان دید از کشتن آن حضرت صرفنظر کرد. و این هم یک فضیلت دیگر از فضایل بانوی شجاع و دلیر کربلا که بدینوسیله از جان امام زمان خود را محافظت نمود.(17)

همچنین از حمید بن مسلم روایت شده که عصر عاشورا زنان را از خیمه ها بیرون ریختند و آن خیمه ها را آتش زدند، فراموش نمی کنم دختر امیرالمؤمنین را در همان حالت که در مرثیه برادرش با صوتی حزین و دلی غمگین می گفت: «یا محمدا صلی علیک ملائکه السماء هذا حسین مرمل بالدماء، و بناتک سبایا الی اللّه المشتکی و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمة البتول و الی حمزة سید الشهداء یا محمدا هذا حسین بالعراء تسفی علیه الصبا، قتیل اولاد البنایا» «ای محمد سلام ملائکه آسمان بر تو این حسین است که به خون آغشته و اعضای بدنش از هم جدا گشته و دخترانت اسیر گشته، این حسین توست که در اینجا روی زمین افتاده و باد صبا بر پیکر او گرد و غبار می افشاند، اینان فرزندان پیغمبر هستند که همچون اسیران آنان را می برند»

## روز یازدهم محرم و حرکت اسرا به سوی کوفه

آنچه که مورخین نقل کرده اند، پسر سعد عصر عاشورا سر مقدس حضرت اباعبدالله عليه‌السلام و جوانان و یاران شهیدش را از بدن جدا کرده و بوسیله اصبحی و شمر و دیگران (علیهم لعنت الله) و در دو نوبت به کوفه فرستاد و خود و جمعی از لشکریانش آن شب را در کربلا ماند و روز دیگر نزدیک ظهر بود که پس از دفن کشتگان خود کودکان و خواهران امام عليه‌السلام و زنان بازمانده دیگر را برداشته و سوار بر شتران بی جهاز و محمل های بی روپوش و بی فرش و طرز رفتار آن مردم سنگدل و تندخو که همه چیز خود حتی شرف و انسانیت داده چند سکه پول سیاه و یا وعده های تو خالی پسر زیاد از دست داده بودند، با آن کودکان بی گناه و معصوم به سمت کوفه حرکت و از کنار کشتگان عزیز خود عبور دادند فقط خدا می داند چه به آنها گذشت و چه حالی داشتند و چه صحنه های دلخراشی پدید آمد که دوست و دشمن به حال آنان گریستند،

روز یازدهم که اهل بیت را به کوفه حرکت داد تا شب به کوفه رسانید با توجه به فاصله میان کربلا تا کوفه حدود 80 کیلومتر است می توان فهمید که بر سر آن مصیبت زدگان و زنان داغدیده کودکان پدر و برادر از دست داده بر روی مرکبهای تندرو و بدون جهاز آن هم با حال گرسنگی و تشنگی و بی خوابی... چه گذشته است. بخصوص آنکه شمر بن ذی الجوشن مأمورانی را گماشته بود تا مراقب زنان و کودکان باشند که آنها گریه و زاری نکنند و اگر صدایشان به گریه بلند شد آنها را بزنند و با کمال خشونت رفتار کنند، شب دوازدهم محرم بود خاندان پیغمبر را در پشت کوفه در بیابانی فرود آوردند و صبح فردای آن روز وارد شهر کردند حالا آیا کسی بود که در آن شب برای این کودکان معصوم و بی گناه خیمه ای بزند یا جامه مرتبی داشتند که آنها را از سرما حفظ کند و آیا آب و غذایی به آنها دادند؟ و آیا خواب به چشم آنها رفت؟... خدا می داند؟!

فردا صبح شهر کوفه را کنترل و چهار هزار سرباز را به جهت جلوگیری از خطرات احتمالی و تهدیدات دیگر در سر هر کوی و برزن مسلح گماردند. در میان این مراقبات خاندان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را وارد شهر کردند و سرهای شهدا را نیز در نیزه کرده و جلوی آنها گرفتند و اهل بیت را بصورت اسیر از روم و زنگ بدنبال سرها سوار بر شتران و محملهای بی روپوش و جهاز سوار کرده و اطراف را سربازان مسلح گماشته و از کوچه و بازار و مسیری که تا قصر حکومتی دارالاماره بود عبور دادند.

مردم کوفه به جز سرکردگان و جنایتکاران این جنایت هولناک تاریخی افراد که از ماجرا مطلع بودند و بیشتر نمی دانستند اینان کیانند و از کجا می آیند؟ از این رو زنی از اهل کوفه سر خود را از بام خانه بزیر آورد و از آن پرسید «من اَیّ الاساری اَنتن»؟ شما از کدام اسیران و از چه شهر و دیاری هستید؟ گفتند: «نحن اُساری آل محمّد» ما اسیران از خاندان پیغمبریم! و آن زن که چنان دید از بام خانه به زیر آمد و مقداری جامه و لباس تهیه کرد و به نزد آنها آورده به ایشان داد و آنها به وسیله آن خود را پوشانیدند و حتی عده ای نان و خرما از روی ترحم و دلسوزی به دست کودکان اسرا می دادند که ام کلثوم نان و خرماها را می گرفت.

هیاهویی در شهر پیچید و مردم گریه کنان به سرعت خود را به مسیری که آنان را به سوی دارالاماره می بردند رسانده و مشغول تماشا شدند، و آن مناظر رقت باری که باور دیدن آن را نداشتند از نزدیک می دیدند. در این میان دختر امیرالمؤمنین عليه‌السلام زینب کبری عليها‌السلام آن مناظر رقت بار را مشاهده می کند از یک طرف یادگار برادرش علی بن الحسین زین العابدین عليه‌السلام را دست بسته و سوار بر شتر برهنه بصورت یک اسیر دستگیر شده در غل و زنجیر مشاهده می کند! از سوی دیگر سر برادر محبوب خود حسین عليه‌السلام را که عشق و علاقه به او، زینب را به این سفر کشانده بر فراز نیزه می نگرد و خواهران و برادر زادگان و زنان دیگر که بصورت اسیران خارج از اسلام آنها را درآورده می بیند، کودکان بی پناه و معصومی را که آن همه گرسنگی و تشنگی و رنج و تعب دیده و آن همه کتک از این سربازان و مردم بی شرم خورده را با رنگهای پریده نگاه می کند.

اما در برابر همه این مناظر دلخراش و مصیبتهای کمرشکن بیاد رسالت تاریخی خود می افتد، رسالت بیدار کردن فریب خورده و بیان مظالم و جنایتهای دستگاه جبار و طاغوتی یزید بن معاویه و...

## خطبه آتشین حضرت زینب عليها‌السلام در کوفه

«الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ.

أَمَّا بَعْدُ، یا أَهْلَ الْکُوفَةِ! یا أهْلَ الْخَتْلِ وَ الْخَذْلِ! أَتَبْکُون؟! فَلا سَکَنَت العَبْرَةُ وَ لا هَدَأَتِ الرَّنَّةُ! إِنَّما مَثَلُکُمْ مَثَلُ الَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ! أَلا وَ إنّ فیکُم الصَّلَفُ و الصَّنَف و داء الصّدر الشَّنِف و مَلَقُ الْأَمَةِ و حَجزُ الأَعداء کَمَرْعَی عَلی دِمْنَةٍ أوْ کَفِضَّةٍ عَلی مَلْحُودَةٍ! ألا ساءَ مَا تَزِرُونَ! إی وَاللّه فَابْکُوا کَثِیراً وَ اضْحَکُوا قَلِیلاً، فَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعارِها وَ شَنارِها، فَلَنْ تَرْحَضُوها بِغَسْلٍ أَبَداً، وَ أنَّی تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلیلِ خاتمِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسالَةِ وَ مَدار حُجَّتِکُمْ وَ مَنارِ مَحَجَّتِکُمْ سَیِّدِ شَبابِ أهْلِ الْجَنَّةِ؟! وَیْلَکُمْ یا أهْلَ الْکُوفَة! ألا ساءَ مَا سَوَّلَتْ لَکُمْ أنْفُسُکُمْ انّ سَخَطَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ فِی الْعَذابِ أنْتُمْ خالِدوُن. أتَدْرُونَ أیَّ کَبِدٍ لِرَسُولِ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَرَیْتُمْ وَ أیَّ دَمٍ لَهُ سَفَکْتُمْ وَ أیَّ کَرِیمَةٍ لَهُ أبْرَزْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إدّاً تَکادُ السَّمواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً وَ لَقَدْ أَتَیْتُمْ بِها خَرقاءَ شَرْهاءَ طِلاع الاَرضِ! أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ أمْطَرَتِ السَّماءُ دَماً؟! فَلَعَذابُ الْاخِرَةِ أَخْزَی وَ أَنْتُمْ لا تُنْصَرُونَ! فَلَا یَسْتَخِفَّنَکُمُ الْمَهَل، فَلا یَحْفِزُهُ البِدار وَ لا یُخافُ عَلَیه فَوتُ الثار! کَلّا اِنَّ رَبّی وَ رَبُکُم لَبِالْمِرْصادٍ!»

## داستان اُمّ حبیبه حضرت زینب عليها‌السلام

در بحر المصائب می خوانیم: یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد بی بی زینب عليها‌السلام گذارد. آن علیا مخدّره فرمود این چه طعامی است، مگر نمی دانی صدقه بر ما حرام است؟ عرض کرد ای زن اسیر، به خدا قسم صدقه نیست، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می برم. حضرت زینب عليها‌السلام فرمود این عهد و نذر چیست؟ عرض کرد من در ایّام کودکی در مدینه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند. چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند

برای استشفا مرا به دارالشفای امیرالمؤمنین عليه‌السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا عليها‌السلام طلب شفا نمودند. در آن حال حضرت حسین عليه‌السلام نمودار شد. امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود: ای فرزند، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم. پس از آن، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت.

لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هر گاه اسیر و غریبی را ببینم چندان که مرا ممکن می شود برای سلامتی آقایم حسین عليه‌السلام به آنها احسان کنم، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم. آن زن چون سخن را بدین جا رسانید علیا مخدّره زینب عليها‌السلام صیحه از دل برکشید و فرمود یا اَمَةَ اللّه همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی. همانا من زینب دختر امیر المؤمنین ام و این اسیران، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین عليه‌السلام است که بر در خانه یزید منصوب است. آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز، فریاد ناله برآورد و مدتی از خود بیخود شد. چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله واسیّداه، وا اماماه، و واغریباه به گنبد دوّار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است. سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیّدالشهداء عليه‌السلام ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست.

## ذکر منازل راه کوفه تا شام

اهل بیت امام حسین عليه‌السلام را دیار به دیار و شهر به شهر در غُل جامعه و شکنجه و آزار و شماتت و استهزاء و آزار دشمنان قرار گرفتند این منازل به ترتیب عبارتست از:

1- تکریت 2- موصل 3- حُرّان 4- دعوات 5- قنسرین 6- سیبور 7- حمص 8- بعلبک 9- قصر بنی مقاتل 10- حُماة 11- حَلَب 12- نصیبین 13- عسقلان 14- دیر قسیس 15- دیر راهب.(20)

## ورود اهل بیت عليهم‌السلام به شام

اسیران آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را در روز اول ماه صفر سال 61 هجری قمری وارد شام کردند در این هنگام حضرت ام کلثوم عليها‌السلام به شمر که رئیس نگهبانان بود نزدیک شد و فرمود: اکنون که ما را به این شهر می برید از دروازه هایی وارد کنید که تماشاگر کمتر باشد.

دوم اینکه به این مأمورها بگو، سرها را از میان کجاوه ها بیرون ببرند و از ما دور کنند تا تماشاگران به تماشای سر بپردازند و از تماشای ما دور گردند ولی شمر از عنادی که داشت عکس آن را انجام داد و دستور داد سرها را در میان کجاوه ها عبور دهند و از همان دروازه حَلَب که جمعیت بیشتر در آن رفت و آمد می کند وارد سازند.

## وارد کردن اهل بیت عليهم‌السلام به مجلس یزید و حالات حضرت زینب عليها‌السلام

اسیران اهل بیت را در حالی که به ریسمانی بسته بودند وارد مجلس یزید کردند امام سجاد عليه‌السلام فرمود: «ای یزید اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ما را در این حال ببیند به گمان تو چه خواهد کرد؟».

یزید دستور داد آن ریسمان را بریدند.

زینب کبری سلام الله علیها وقتی که سر بریده برادر را در جلو یزید دید، دست برد و از شدت مصیبت گریبان خود را پاره کرد و با صدای جگرسوز فریاد زد: «یا حُسَیناه یا حبیب رسول الله یابن مکة و منی یابن فاطمة الزهرا سیدة نساء یابن بنت المصطفی!»

از آهِ جانکاه و غمبار زینب کبری عليها‌السلام همه اهل مجلس به گریه افتادند آن گاه لبهای سر مقدس شروع به حرکت کرده و این آیات قرآن(22) را تلاوت نمود: (سَیعلَمُ الّذینَ ظَلَموا أَی مَنقَلَبٍ ینقَلِبونَ) یزید سنگدل چون دید رسوا می شود و خواست او را بر حضار مشتبه سازد در مقابل اهانت امام حسین عليه‌السلام چوب خیزران را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین عليه‌السلام زد.

در این بین وقتی فاطمه و سکینه دو دختر امام حسین عليه‌السلام نگاه کردند و دیدند یزید بر لب و دندان امام حسین عليه‌السلام چوب خیزران می زند، صدای گریه بلند کردند، به طوری که از گریه آنها زنهای یزید و دختران معاویه به گریه افتادند، سرانجام این دو خواهر دلسوخته نتوانستند تاب بیاورند به عمّه خود زینب عليها‌السلام پناه بردند و گفتند: عمّه جان، یزید با چوبدستی خود دندانهای پیشین پدرمان را می زند.

زینب عليها‌السلام برخاست و به زبان حال چنین گفت: آیا چوب می زنی دستت شل گردد، این سر و صورت از چهره هایی است که سالهای طولانی برای خدا سجده کرده است.(23)

## خطبه حضرت زینب عليها‌السلام در مجلس یزید

وقتی که یزید در مجلس خود در ملاء عام گستاخی های بسیار کرد و با اشعار کفرآمیز آنچه خواست یاوه گفت و دم از شأن پیروزی خود زد، لازم بود که با یک سخنرانی مستدل و آتشین سرکوب گردد و بادهای غرورش از مشک سیاه وجودش خالی شده و ضمناً مردم آگاه شوند و از گمراهی به راه هدایت کشیده شوند و پیام شهیدان و هدف آنها مشخص گردد، قهرمان این میدان دست پرورده امیرمؤمنان و فاطمه زهرا بی بی زینب کبری سلام الله علیها بود که برخاست و خطبه خود را چنین آغاز کرد:

این وقت زینب، دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا عليهم‌السلام به پای خواست و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمین، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی جَدِّی رَسُولِ اللّهِ سَیِّدِ الْمُرْسَلین.

صَدَقَ اللّهُ سُبْحانَهُ کَذلِکَ یَقُولُ: ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَسَآءُوا السُّوأَی أَنْ کَذَّبُوا بِایاتِ اللّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤن.

أَظَنَنْتَ - یا یَزیدُ! - حِینَ أَخَذْتَ عَلَیْنا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ ضَیَّقْتَ عَلَیْنا آفاقَ السَّماءِ فَأَصْبَحْنا لَکَ فی إسارٍ نُساقُ إِلَیْکَ سَوْقاً فی قَطارٍ وَ أَنْتَ عَلَیْنا ذُو اقْتِدارٍ أَنَّ بِنا مِنَ اللّهِ هَواناً وَ عَلَیْکَ مِنْهُ کَرامَةً وَ امْتِناناً وَ أَنَّ ذلِکَ لِعِظَمِ خَطَرِکَ وَ جَلالَةِ قَدْرِکَ؟! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِکَ وَ نَظَرْتَ فی عِطْفِکَ تَضْرِبُ أَصْدَرَیْکَ فَرَحاً وَ تَنْقُضُ مِذْرَوَیْکَ مَرَحاً حِینَ رَأَیْتَ الدُّنْیا لَکَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ لَدَیْکَ مُتَّسِقَةً وَ حِینَ صَفی لَکَ مُلْکُنا وَ خَلُصَ لَکَ سُلْطانُنا!

فَمَهْلاً مَهْلاً! لا تَطِشْ جَهْلاً! أَنَسیتَ قَوْلَ اللّهِ: (وَ لَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذَابٌ مَهِینٌ)؟! أَمِنَ الْعَدْلِ یَا ابْنَ الطُّلَقاءِ تَخْدِیرُکَ حَرائِرِکَ وِ إِمائَکَ وَ سَوْقُکَ بَناتَ رَسُولِ اللّهِ عليه‌السلام سَبایا؟! قَدْ هَتَکْتَ سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَیْتَ وُجُوهَهُنَّ یَحْدُوا بِهِنَّ الأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَی بَلَدٍ وَ یَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَناقِلِ، وَ یتبرّزن لِأَهْلِ الْمَناهِلِ، وَ یَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِیبُ وَ الْبَعِیدُ وَ الْغَائِبُ وَ الشَّهِیدُ وَ الشَّرِیفُ وَ الْوَضِیعُ وَ الدَّنِیُّ وَ الرَّفِیعُ، وَ لَیْسَ مَعَهُنِّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِیٌّ وَ لَا مِنْ حُماتِهِنَّ حَمِیمٌ، عُتُوًّا مِنْکَ عَلَی اللَّهِ وَ جُحُودًا لِرَسُولِ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَ دَفْعاً لِما جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ! وَ لَا غَرْوَ مِنْکَ وَ لَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِکَ، وَ أَنَّی یُرْتَجَی مِمَّن لَفَظَ فُوهُ أَکْبادَ الشُّهَداءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدِماءِ السُّعَداءِ وَ نَصَبَ الْحَرْبَ لِسَیِّدِ الْأَنبِیاءِ وَ جَمَعَ الأَحْزابَ وَ شَهَرَ الْحِرابَ وَ هَزَّ السُّیُوفَ فی وَجْهِ رَسُولِ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله؟! أَشَدُّ الْعَرَبِ لِلّهِ جُحُوداً وَ أَنْکَرُهُمْ لَهُ رَسُولاً وَ أَظْهَرُهُمْ لَهُ عُدْواناً وَ أَعْتاهُمْ عَلَی الرَّبِ کُفْراً وَ طُغْیاناً؟! ألا إِنَّها نَتِیجَةُ خِلالِ الْکُفْرِ وَ ضَبُّ یُجَرْجِرُ فِی الصَّدْرِ لِقَتْلَی یَوْمِ بَدْرٍ. فَلَا یَسْتَبِطأُ فی بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ کانَ نَظَرُهُ إِلَیْنا شَنفاً وَ شَنآناً وَ إِحَناً وَ أَضغاناً یُظْهِرُ کُفْرَهُ بِرَسُولِهِ وَ یَفْصُحُ ذلِکَ بِلِسانِهِ فَهُوَ یَقُولُ فَرَحاً بِقَتْلِ وَلَدِهِ وَ سَبْیِ ذَرِّیَّتِهِ غَیْرُ مُتَحَوِّبٍ وَ لَا مُسْتَعْظِمٍ.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا سرَحاً  |  | وَ لَقالُوا یا یَزِیدُ لا تَشَلْ  |

مُنْتَحِیاً عَلی ثَنایا أَبِی عَبْدِاللّه عليه‌السلام وَ کانَ مُقَبَّلَ رَسُولِ اللّهِ، یَنْکُتُهَا بِمِخْصَرَتِهِ قَدِ الْتَمَعَ السُّرورُ بِوَجْهِهِ!

لَعمْرِی لَقَدْ نَکَأْتَ الْقُرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِإِراقَتِکَ دَمَ سِیِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَابْنِ یَعْسُوبِ الْعَرَبِ وَ شَمْسِ الِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَ هَتَفْتَ بِأَشْیاخِکَ وَ تَقَرَّبْتَ بِدَمِهِ إِلَی الْکَفَرَةِ مِنْ أسْلافِکَ، ثُمَّ صَرَخْتَ بِنِدائِکَ وَ لَعَمْرِی لَقَدْ نادَیْتَهُمْ لَوْ شَهِدُوکَ وَ وَشِیکا تَشْهَدُهُمْ وَ لَنْ یَشْهَدُوکَ وَ لَتَوَدُّ یَمینُکَ کَمَا زَعَمْتَ شَلَّتْ بِکَ عَن مِرْفَقِها وَ جَذَّتْ وَ أَحْبَبْتَ أُمَّکَ لَمْ تَحْمِلْکَ وَ أَبَاکَ لَمْ یَلِدْکَ حِینَ تَصِیرُ إِلی سَخَطِ اللّهِ وَ یُخاصِمُکَ رَسُولُ اللّهِ.

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنا وَ انْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمَنا وَ احْلُلْ غَضَبَکَ عَلی مَنْ سَفَکَ دِمائَنا وَ نَقَضَ ذِمامَنا وَ قَتَلَ حُماتَنا وَ هَتَکَ عَنّا سُدُولَنا!

وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتی فَعَلْتَ وَ ما فَرَیْتَ إِلَّا جِلْدَکَ وَ ما جَزَرْتَ إلّا لَحْمَکَ! وَ سَتَرِدُ عَلی رَسُولِ اللّهِ بِما تَحَمَّلْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ وَ انْتَهَکْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ وَ سَفَکْتَ مِنْ دِماءِ عِتْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَیْثُ یَجْمَعُ بِهِ شَمْلهُمْ وَ یلمُّ شَعثهُمْ وَ یَنْتَقِمُ مِنْ ظالِمِهِمْ وَ یَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدائِهِمْ فَلَا یَسْتَفِزَّنَکَ الْفَرَحُ بِقَتْلِهِ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فِرِحِینَ بِمَا اتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

وَ حَسْبُکَ بِاللّهِ وَلیّاً وَ حاکِماً وَ بِرَسُولِ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله خَصِیماً وَ بِجَبْرَئیلَ ظَهیراً وَ سَیَعْلَمُ مِنْ بَوَّأَکَ وَ مَکَّنَکَ مِنْ رِقابِ الْمُسْلِمینَ أَنْ بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً وَ أَیُّکُمْ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ سَبِیلاً.

وَ مَا اسْتِصْغَارِی قَدْرَکَ وَ لَا اسْتِعْظَامِی تَقْرِیعَک تَوَهُّماً لِانْتِجاعِ الْخِطابِ فیکَ بَعْدَ أَن تَرَکْتَ عُیونَ الْمُسْلِمینَ بِهِ عَبْرَی وَ صُدُورَهُمْ عِنْدَ ذِکْرِهِ حَرَّی، فَتِلْکَ قُلُوبٌ قاسِیَةٌ وَ نُفُوسٌ طاغِیَةٌ وَ أجْسامٌ مَحْشُوَّةٌ بِسَخَطِ اللّه وَ لَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِیهِ الشَّیْطانُ وَ فَرَّخَ، وَ مِن هُناکَ مِثْلُکَ ما دَرَجَ وَ نَهَضَ.

فَالْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَتْقِیاءِ وَ أَسْباطِ الْأَنبیاءِ وَ سَلیلِ الْأَوصیاءِ بِأَیْدِی الطُّلَقاءِ الْخَبِیثَةِ وَ نَسْلِ الْعَهَرَةِ الْفَجَرَةِ تَنْطِفُ أَکُفُّهُمْ مِنْ دِمائِنا وَ تَتَحَلَّبُ أَفْواهُهُمْ مِنْ لُحُومِنا، وَ للجُثَث الزّاکِیَة عَلَی الْجُیوبِ الضّاحِیَةِ تَنْتابُها الْعَواسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا الْفَراعِلُ!

فَلَئِنِ اتَّخَذْتُنا مَغْنَماً لَتَتَّخِذُنا وَشیکاً مَغْرَماً حِینَ لا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَ مَا اللّهُ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ؛ وَ إِلَی اللّهِ الْمُشْتَکی وَ الْمُعَوَّلُ وَ اِلَیْهِ الْمَلْجَأُ وَ الْمؤل؛ ثُمَّ کِدْ کَیْدَکَ وَ اجْهَدْ جُهْدَکَ! فَوَالَّذِی شَرَّفَنا بِالْوَحْیِ وَ الْکِتابِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الْاِنْتِجابِ، لا تُدْرِکُ أَمَدَنا وَ لا تَبْلُغُ غایَتَنا وَ لا تَمْحُوا ذِکْرَنا وَ لا یُرْحَضُ عَنْکَ عارُها! وَ هَلْ رَأَیُکَ إِلّا فَنَدٌ، وَ أَیّامُکَ إِلّا عَدَدٌ، وَ جَمْعُکَ إِلّا بَدَدٌ، یَوْمَ یُنادِی الْمُنادِی: أَلَا لَعَنَ اللّهُ الظّالِمَ العادِی؟!

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی حَکَمَ لِأَولِیائِهِ بِالسَّعادَةِ وَ خَتَمَ لِأَصْفِیائِهِ بِبُلُوغِ الْإِرادَةِ وَ نَقَلَهُمْ إِلَی الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الرِّضوانِ وَ الْمَغْفِرَةِ، وَ لَمْ یشق بِهِمْ غَیْرک وَ لَا ابْتَلی بِهِمْ سِواکَ، وَ نَسْأَلُهُ أَن یُکْملَ لَهُمُ الْأَجْرَ وَ یُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوابَ وَ الذُّخْرَ، وَ نَسْأَلُهُ حُسْنَ الْخِلافَةِ وَ جَمِیلَ الْإِنابَةِ، إِنَّهُ رَحِیمٌ وَدودٌ.»

خطبه آتشین و بلند پایه بی بی زینب سلام الله علیها همه نقشه شوم یزیدیان را نقش بر آب کرد و جو آلوده شام را عوض کرد بطوری که یزید اظهار پشیمانی کرد و همه گناهان را بر گردن ابن زیاد نهاده و او را لعنت می کرد. (24)

## حضرت رقیه عليها‌السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است: حضرت سکینه عليها‌السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه عليها‌السلام باشد) گفت: «بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته شود».

امام حسین عليه‌السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنقدر رقیه عليها‌السلام صدا زد: «بابا! مانعت نمی شوم. صبر کن تا ترا ببینم». امام حسین عليه‌السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا درداد که:

«اَلْعَطَشْ اَلْعَطَشْ، فَإنَّ الظُّمأَ قَدْ أَحْرَقَنی؛ بابا بسیار تشنه ام، شدّت تشنگی جگرم را آتش زده است. امام حسین عليه‌السلام به او فرمود «کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم». آنگاه امام حسین عليه‌السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه عليها‌السلام دامن پدر را گرفت و با گریه گفت: یا آبَةَ اَیْنَ تَمْضی عَنّا؟ بابا جان کجا می روی؟ چرا از ما بریده ای؟ امام عليه‌السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پُر خون از او جدا شد.»

## آخرین دیدار امام حسین عليه‌السلام با حضرت رقیه عليها‌السلام

وداع امام حسین عليه‌السلام در روز عاشورا با اهل بیت عليهم‌السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگرسوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلاً می خوانیم:

هلال بن نافع، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم. دیدم امام حسین عليه‌السلام، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید. در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان، دوان دوان به دنبال امام حسین عليه‌السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد:

«یا اَبَه! اُنْظُرْ إلَیَّ فَإنّی عَطْشانٌ.»

بابا جان، به من بنگر، من تشنه ام.

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگرسوز از زبان کودکی تشنه کام، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین عليه‌السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین عليه‌السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود: «اَللّهُ یَسْقیکِ فَإنَّهُ وَکیلی. دخترم، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند؛ زیرا او وکیل و پناهگاه من است.

هلال می گوید: پرسیدم «این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین عليه‌السلام داشت؟»

به من پاسخ دادند: او رقیه عليها‌السلام دختر سه ساله امام حسین عليه‌السلام است.(25)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خمیه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعاً 23 کودک از اهل بیت عليهم‌السلام را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این 23 کودک، بر اثر تشنگی در خطر مرگ هستند.

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه عليها‌السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی؟ حضرت رقیه عليها‌السلام فرمود: «بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم».

او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه عليها‌السلام در حالیکه گریه می کرد، فرمود: «پس من هم آب نمی آشامم».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت  |  | گفت با مردی بکن خاموش دامان را  |
| دامنش خاموش چون شد، گفت با مرد عرب  |  | کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا  |
| آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب  |  | تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا  |

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت عليهم‌السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت.

مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم. همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم: ای دختر، قصد آزارت ندارم. بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم. یک مرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده، یک جرعه آب به من بده.

از شنیدن این کلام رقّتی تمام به من دست داده ظرفی پُر از آب به او دادم. آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم: عزم کجا داری؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است. گفتم: مترس، زمان منع آب گذشت، شما بنوشید. گفت: ای مرد، سؤالی دارم، بابایم حسین عليه‌السلام تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه؟! گفتم: ای دختر نه واللّه، تا دم آخر می فرمود: «اُسْقُونی شَرْبَةً مِنَ الماءِ».

می فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند.

وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، و بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون عليها‌السلام بوده است.(26)

## به یاد رقیه عليها‌السلام در مدینه

روایت شده است هنگامی که حضرت زینب عليها‌السلام با همراهان به مدینه بازگشت، زنهای مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند. حضرت زینب عليها‌السلام تمامی حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد، و آنها می گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقیه عليها‌السلام افتاد و فرمود:

اما مصیبت رحلت حضرت رقیّه عليها‌السلام در خرابه شام کمرم را خم و مویم را سفید کرد. زنها وقتی این سخن را شنیدند، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز حضرت رقیّه عليها‌السلام بسیار گریستند.(27)

## ماجرای حضرت رقیه خاتون عليها‌السلام

امام حسین عليه‌السلام دختر کوچکی داشتند که او را بسیار دوست می داشت و او نیز پدر را بسیار دوست می داشت نامش رقیه و 3 سال داشت و همراه اسیران در شام به سر می برد و از فراق پدر، شب و روز گریه می کرد، شبی پدر را در خواب دید، وقتی که از خواب بیدار شد، بی تابی شدیدی کرد و گفت: «پدرم را بیاورید، نور چشمم را می خواهم». اهل بیت عليهم‌السلام هر چه را او نوازش دادند تا آرام شود آرام نگرفت و آنچنان با سوز گریست که همه اهل بیت عليهم‌السلام به گریه افتادند و بصورتشان می زدند و خاک بر سر می ریختند و موهای خود را پریشان می کردند یزید صدای گریه آنها را شنید گفت: چه خبر است؟ جریان را به او گفتند گفت: سر پدرش را برای او ببرید و جلو او بگذارید تا آرام شود.

سر بریده امام حسین عليه‌السلام را در میان طبقی گذاشتند و روی آن را با حوله ای پوشاندند و نزد رقیّه آوردند و جلو او گذاشتند.

رقیّه گفت: این چیست؟ من پدرم را می خواهم، غذا نمی خواهم، گفتند: پدر تو در همین جاست، رقیّه حوله را برداشت، ناگهان سر بریده ای را دید گفت این سر کیست؟ گفتند: سر پدرت می باشد.

سر را برداشت و به سینه اش چسباند و می گریست و چنین می گفت:

ای بابا جان چه کسی تو را به خونت رنگین کرده؟ بابا جان چه کسی رگهای گلویت را بریده؟ بابا جان چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ بابا جان دختر بی بابا به که پناه برد تا بزرگ شود؟ بابا جان کاش نابینا بودم و این منظره را نمی دیدم، بابا جان کاش خاک را بالش زیر سر قرار می دادم، ولی محاسن تو را خضاب شده به خون نمی دیدم.

آنقدر درد دل کرد تا وقتی او را حرکت دادند دریافتند که جان به جانان سپرده.

یزید دستور داد پیکر پاک رقیّه را غسل دادند و کفن نموده و به خاک سپردند.(28)

## مقدمات سفر اهل بیت عليهم‌السلام از شام به مدینه و فراق حضرت رقیّه

خطبه های امام سجاد عليه‌السلام و حضرت زینب عليها‌السلام و جریانات دیگر باعث شد که مردم تغییر جهت دادند و یزید از ترس شورش مردم و اغفال آنها اظهار پشیمانی کرد و ابن زیاد را قاتل معرفی می کرد. از سوی دیگر به اهل بیت اظهار محبت می کرد و حتّی به آنها اجازه داد که از دمشق برای امام حسین عليه‌السلام و شهدای کربلا عزاداری کنند.

و بعد جریان به گونه ای شد که یزید، ماندن اهل بیت امام حسین عليه‌السلام را در شام خطرناک دانست و در بازگرداندن آنها به وطن خودشان مدینه شتاب نمود.

بعضی گفته اند: هنگام بیرون آمدن از شام، زینب عليها‌السلام و همراهان به یاد

رقیّه افتادند، زینب عليها‌السلام به زنهای شام که به بدرقه آنها آمده بودند فرمود: ما از میان شما می رویم ولی یک دختر خردسال را در میان شما گذاشتیم او در این شهر غریب است کنار قبر او بروید و او را فراموش نکنید. زینب عليها‌السلام و همراهان تا دیوارهای شام دیده می شد بیاد رقیّه اشک می ریختند آن دخترک ستمدیده که هنگام آمدن به شام بلبل اهل بیت بود و همواره سراغ بابا را می گرفت ولی اکنون خاموش شده و در میان کاروان نیست.

کاروان به قصد مدینه حرکت می کرد وقتی به دو راهی رسیدند یک راه به طرف کربلا و یک راه دیگر به طرف مدینه می رفت به راهنما گفتند ما را از راه کربلا عبور بده تا پس از زیارت قبور شهیدان از آنجا به سوی مدینه برویم.

بی بی زینب عليها‌السلام به سوی قتلگاه برادر حرکت کرد و به اتفاق اهل بیت به عزاداری پرداختند، حضرت زینب با صدای جانکاه که دلها را جریحه دار می کرد می فرمود: ای وای برادرم حسین جان، ای وای ای محبوب دل پیامبر خدا، ای فرزند مکه و منی، گفت و گفت تا کنار قبر بی هوش به زمین افتاد و زنها اجتماع کردند آب به صورت زینب می پاشیدند تا به هوش آمد و همواره به عزاداری پرداختند.(29)

امام زمان عليه‌السلام در مصیبت عمه اش حضرت زینب عليها‌السلام، خون می گرید.

حاج ملا سلطان علی، روضه خوان تبریزی، که از جمله عبّاد و زهّاد بوده، گوید: در خواب مشرّف به محضر والای امام زمان عليه‌السلام شدم

عرض کردم: مولانا! آنچه در زیارت ناحیه مقدّسه ذکر شده است که می فرماید: «فَلأنْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً وَ لَأبْکِیَنَّ عَلَیْکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً» صحیح است؟

فرمودند: بلی!

عرض کردم: آن مصیبتی که در سوگ آن به جای اشک، خون گریه می کنید کدام است؟ آیا مصیبت علی اکبر عليه‌السلام است؟

فرمودند: نه! اگر علی اکبر عليه‌السلام زنده بود او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد!

گفتم: آیا مقصود مصیبت حضرت عباس عليه‌السلام است؟

فرمودند: نه بلکه اگر حضرت عباس عليه‌السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد.

گفتم: لابد مصیبت حضرت سیّدالشهداء عليه‌السلام است؟

فرمودند: نه! حضرت سیّدالشهداء عليه‌السلام هم اگر در حیات بود، در این مصیبت خون گریه می کرد.

پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟

فرمود: آن مصیبت اسیری زینب عليها‌السلام است.(30)

## سفارش و توسّل

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند:

در ایّامی که در سامرّا مشرّف بودم روز جمعه ای طرف عصر به سرداب مقدّس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الأمر - صلوات اللّه علیه - شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگویید که خدا را به حقّ عمّه ام حضرت زینب - سلام اللّه علیها - قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند.(31)

## کرامت حضرت رقیه عليها‌السلام

حجّت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی، طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانیة 1418 ه. ق نقل کرامت حضرت رقیه به دفتر انتشارات مکتب الحسین عليه‌السلام ارسال نموده و مرقوم داشته اند:

روزی وارد حرم حضرت رقیه عليها‌السلام شدم. دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت:

خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند. یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، به هیچ وجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد.

خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند، ولی وی نفروخت. بعد از مدّتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می شد. او را نزد پزشک معالج می بردند، بعد از معاینه می گوید: بچّه و مادر، هر دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد. قبول کردند، تا درد زایمان شروع شد. صاحب خانه می گوید: همسرم را به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیّه عليها‌السلام و به ایشان متوسّل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم.

مدّتی مشغول توسّل بودم، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت نشسته و بچّه در بغلش سالم است. همسرم گفت: کجا رفتی؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم. گفت: نه، رفتی متوسّل به دختر امام حسین عليه‌السلام شدی! گفتم از کجا می دانی؟ زن جواب داد: من، در همان حال زایمان که از شدّت درد گاهی بیهوش می شدم، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت: ناراحت مباش، ما سلامتی تو و بچّه ات را از خدا خواستیم، فرزند شما هم پسر است، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد! گفتم: شما کی هستید؟ گفت: من رقیّه دختر امام حسین عليه‌السلام هستم.

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سؤال کردم این داستان را از که نقل می کنی؟ در جواب گفت: از خادم حرم حضرت رقیّه عليها‌السلام نقل می کنم، که خود از اهل تسنّن می باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین عليه‌السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقیّه عليها‌السلام بوده است.

## عبرت خانه

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله، دستگیر و بی پدر

مرغ بی بال و پری را از قفس کاشانه است

بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید

فخر می کرد او که مستم در کفم پیمانه است

داشت او کاخی مجلّل، دستگاهی باشکوه

خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است

تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و جد

این تکبّر ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می نهادم روی خود

زین سبب شد رو سفیدم، شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن

پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او، تابنده شد آثار من

ذلّت او عزّت من هر دو جاویدانه است

(کهنمویی) چشم عبرت باز کن، بیدار شو!

هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

در مناقب و مصائب عصمت صغری زینب کبری

صبر از زبان عجز ثنا خوان زینب است

عقل بسیط واله و حیران زینب است

هر آیه در صحایف علوی به وصف صبر

نازل بر انبیا شده در شأن زینب است

ایوب صابر است و لکین در این مقام

انصاف ده که ریزه خور خوان زینب است

در قتلگاه جسم برادر به روی دست

بگرفت کای خدای من، این جان زینب است

قربانی تو است بکن از کرم قبول

کاری چنین به عهده ایمان زینب است

در خطبه اش که کوفه از آن شد سکوت محض

گفتی که ممکنات به فرمان زینب است

ابن زیاد شوم به دارالاماره اش

رسوا از منطق شرر افشان زینب است

با این که با عیال برادر به شهر شام

در دست اهل ظلم گریبان زینب است

بر همزن اساس جفا کاری یزید

لحن بلیغ و نطق درخشان زینب است

افزون بود ز حوصله خلق عالمی

درد و غمی که در دل سوزان زینب است

در ماتم حسین پریشانی جهان

عکسی ز حال زار پریشان زینب است

دارد «صغیر» امیدی و از روی اعتقاد

چشمش به لطف بیحد و پایان زینب است(32)

شهر شام اوج مصیبت اسارت

اینجا شرار ناله آتش بر فلک زد

اینجا عدو بر زخم پیغمبر نمک زد

از مدخل این شهر تا کنج خرابه

دشمن میان کوچه زینب را کتک زد

اینجا لباس عید پوشیدند زنها

پای سر ببریده رقصیدند زنها

اینجا زدند آل علی را ظالمانه

شد بسته بر یک ریسمان ده نازدانه

با دست بسته کودکی نقش زمین شد

برداشتند او را ولی با تازیانه

اینجا سر راه اسیران ایستادند

اینجا به زین العابدین دشنام دادند

اینجا به نوک نیزه ها هجده قمر بود

خورشید زهرا جلوه گر از طشت زر بود

لبهای خونینش بهم می خورد اما

چشمش به سوی زینب خونین جگر بود

او با لب خونین دم از محبوب می زد

دشمن به پاسخ بر دهانش چوب می زد

اینجا عدو ظلم و ستم همواره کرده

با چوب، زخم بغض دل را چاره کرده

زینب که صبر از صبر او می برد حیران

در پای طشت زر گریبان پاره کرده

می رفت چون بالا و پایین چوب کینه

می زد به روی ماه خود سیلی سکینه (33)

مرثیه مجلس یزید لعنة اللّه علیه در شام

میان طشت زر خونین گلی بود

کنارش داغدیده بلبلی بود

چه بلبل، بلبل شیرین زبانی

نه او را لانه ای، نه آشیانی

اگر چه سر فرو در زیر پر داشت

نظر گاهی میان طشت زر داشت

که ناگه دید گلچین ستمگر

گل سرخش نمود از چوب پرپر

بگفتا با دل پر غصه زینب

مزن چوب جفا ظالم بر این لب

مزن ظالم که او از ره رسیده

لبان غنچه اش زهرا مکیده

مزن چوب ستم را بر سر او

به پیش دیدگان خواهر او(34)

والسلام

## پاورقی ها

1) زاد المعارف ص 22.

2) تفسیر نور الثقلین ج 5 ص 377-376.

3) به نقل از فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفی ص 854 و دختران فاطمه زهرا، رسولی محلاتی، ص 270.

4) به نقل از دختران فاطمه زهرا، رسولی محلاتی، ص 270.

5) نقل از کتاب ریاحین الشریعه ج 3، ص 54.

6) فاطمه زهرا و دختران آن حضرت، ص 273.

7) فاطمه زهرا، رسولی محلاتی، ص 285.

8) شرح نهج البلاغه، 4 جلدی قدیم، ج 2، ص 104.

9) اُساور من ذهب، ص 31، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 104.

10) إعلام الوری، ج 1، ص 396.

11) اُساور من ذهب نقل از سیره و سیمای امام حسین، علامه جلالی، ص 29 و عظمت حسین بن علی، زنجانی، ص 103.

12) به نقل از اُساور من ذهب در احوالات حضرت زینب عليها‌السلام، تألیف آیت الله شیخ مهدی نجفی (ره).

13) لهوف، ص 201.

14) نقل شده از نورالابصار، چاپ دارالفکر، ص 203.

15) نقل از تاریخ طبری، ج 4، ص 291 و 292.

16) به نقل از مقاتل الطالبین، طبع نجف، ص 82 و 83.

17) نقل از نفس المهموم، صفحه 200.

18) لهوف، ص 85 و نفس المهموم، ص 213.

19) ریاحین الشریعة ج 3 ص 188.

20) سوگنامه آل محمد، محمدی اشتهاردی، ص 437، به نقل از مثیر الاحزان، ص 96.

21) لهوف، ص 174 و نفس المهموم، ص 239.

22) سوره شعراء، آیه 227.

23) معالی السبطین، ج 2، ص 156، به روایت کبریت الاحمر، ص 253، علامه محمد باقر بیرجندی، ص 253.

24) ترجمه لهوف، ص 181 و 186.

25) سرگذشت جانسوز حضرت رقیه عليها‌السلام ص 22 به نقل از الوقایع والحوادث محمد باقر ملبوبی، ج 3 ص 192.

26) حضرت رقیّه عليها‌السلام، شیخ علی فلسفی ص 13.

27) حضرت رقیّه عليها‌السلام، نوشته حجة الاسلام شیخ علی فلسفی ص 48، به نقل از ناسخ التواریخ، ص 507.

28) به نقل از منتخب طریحی مطابق نقل معالی السبطین، ج 2 ص 170.

29) ترجمه لهوف، ص 196 و ناسخ التواریخ، ج 2 ص 473.

30) شیفتگان حضرت مهدی عليه‌السلام، آقای قاضی زاهدی، صفحه 145، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهاوندی.

31) شیفتگان حضرت مهدی عليه‌السلام، ج 1، ص 251.

32) مصیبت نامه صغیر اصفهانی صفحه 196.

33) غلامرضا سازگار)میثم(، سحاب اشک، ص 52.

34) عبدالحسین رضایی خراسانی.

فهرست مطالب

[نسب حضرت زینب عليها‌السلام 4](#_Toc20994614)

[نام و القاب و کنیه حضرت زینب عليها‌السلام 4](#_Toc20994615)

[القاب حضرت زینب عليها‌السلام 5](#_Toc20994616)

[کنیه حضرت زینب عليها‌السلام 6](#_Toc20994617)

[دوران کودکی حضرت زینب عليها‌السلام 6](#_Toc20994618)

[ازدواج با عبدالله بن جعفر و ادامه زندگی آن بانو 7](#_Toc20994619)

[اولاد حضرت زینب عليها‌السلام 9](#_Toc20994620)

[مولد و مدفن حضرت زینب عليها‌السلام 10](#_Toc20994621)

[عبادت حضرت زینب عليها‌السلام 11](#_Toc20994622)

[مقامات عالیه و قوت ایمان حضرت زینب عليها‌السلام 12](#_Toc20994623)

[فصاحت و بلاغت حضرت زینب عليها‌السلام و ایراد خطبه در کوفه و شام 13](#_Toc20994624)

[متن خطبه در کوفه 14](#_Toc20994625)

[سفر تاریخی حضرت زینب عليها‌السلام به کربلا 15](#_Toc20994626)

[ورود حضرت زینب عليها‌السلام به کربلا و ماجرای شب و روز عاشورا 16](#_Toc20994627)

[حضرت زینب عليها‌السلام روز عاشورا 17](#_Toc20994628)

[حضرت زینب عليها‌السلام در عصر عاشورا 20](#_Toc20994629)

[روز یازدهم محرم و حرکت اسرا به سوی کوفه 21](#_Toc20994630)

[خطبه آتشین حضرت زینب عليها‌السلام در کوفه 23](#_Toc20994631)

[داستان اُمّ حبیبه حضرت زینب عليها‌السلام 24](#_Toc20994632)

[ذکر منازل راه کوفه تا شام 26](#_Toc20994633)

[ورود اهل بیت عليهم‌السلام به شام 26](#_Toc20994634)

[وارد کردن اهل بیت عليهم‌السلام به مجلس یزید و حالات حضرت زینب عليها‌السلام 27](#_Toc20994635)

[خطبه حضرت زینب عليها‌السلام در مجلس یزید 28](#_Toc20994636)

[حضرت رقیه عليها‌السلام در عاشورا 31](#_Toc20994637)

[آخرین دیدار امام حسین عليه‌السلام با حضرت رقیه عليها‌السلام 32](#_Toc20994638)

[به یاد رقیه عليها‌السلام در مدینه 35](#_Toc20994639)

[ماجرای حضرت رقیه خاتون عليها‌السلام 36](#_Toc20994640)

[مقدمات سفر اهل بیت عليهم‌السلام از شام به مدینه و فراق حضرت رقیّه 37](#_Toc20994641)

[سفارش و توسّل 39](#_Toc20994642)

[کرامت حضرت رقیه عليها‌السلام 40](#_Toc20994643)

[عبرت خانه 42](#_Toc20994644)

[پاورقی ها 46](#_Toc20994645)